

## سُبْحَه شَمَارِی

=====

یادم آن صورتِ زیبا و نضارتِ نرود  
جز صنم دیده بسوی به نظارتِ نرود

چون مرا عشق یکی مهر یکی یار یکیست  
که به افسون کسی پا به اسارتِ نرود

گفت با شیخ مخور حسرتِ دنیا به رموز  
عقلِ نارس به رموز و به اشارتِ نرود

همه جا سُبْحَه شَمَارِی که شده زینتِ دست  
قطره خونی بکجاست تا به تجارتِ نرود

غالب این بیت عجب گفت به آن زاهدِ رنگ  
تا ابد زاین سخنش جوش و حرارتِ نرود

(( تو به یک قطره ی خون ترکِ وضو گیری و ما))  
سیلِ خون از مژه رانیم و طهارتِ نرود))

واعظانی که بشارت بدهد مقتدیان  
وا عجب خود به تمنای بشارتِ نرود

مرددنبالی چپاول شده و زن به دُعا  
چه شود کو به خطا زن به زیارتِ نرود

گرچه ظاهر چه قریب آمده و باطن دور  
دل به تذویر خوش از دیده حقارتِ نرود

"فضلی" آئینه نگهدار کز این گردشِ دهر  
گرد در شیشه و از دیده بصارتِ نرود